

به این ترتیب، نخستین خلیفه‌ای که بیت‌المال را تأسیس کرد عمر بود. «و درحقیقت، او برای عده‌ای از سران عالم اسلامی حقوق و مقرری سالانه معین کرد.

«در دیوان عمر، مقرری سالانه هر یک از مسلمانان چنین تعیین شده است:

- ۱) هر یک از مهاجرین و انصار که در واقعه بدر کبری شرکت داشتند؛ سالی ۵۰۰۰ درهم
- ۲) هر یک که شرکت نداشتند « ۴۰۰۰ »
- ۳) هر یک از زنان پیغمبر « ۱۲۰۰۰ »
- ۴) عباس عموی پیغمبر « ۵۰۰۰ »
- ۵) حسن و حسین « ۳۰۰۰ »
- ۶) عبدالله پسر عمر « ۲۰۰۰ »
- ۷) هر یک از فرزندان (پسر) مهاجرین و انصار « ۸۰۰ »
- ۸) هر یک از اهالی مکه « ۸۰۰ »
- ۹) سایر مسلمانان سالی ۳۰۰ الی ۵۰۰
- ۱۰) زنان مهاجرین و انصار « ۲۰۰ الی ۶۰۰ »

علاوه بر این، عمر جیره و حقوقی هم برای خانواده نفرات می‌پرداخت. در زمان معاویه، این مقرری دو برابر شد؛ چه معاویه سپاهیان را با پولی زیاد به خود جلب می‌کرد و از آنرو، به‌شصت هزار سپاهی سالی شصت‌میلیون درهم حقوق می‌پرداخت؛ یعنی هر کدام هزار درهم می‌گرفتند. و چون قبایل یمن بیش از سایر قبایل با معاویه همراهی می‌کردند، معاویه یک‌هنگ هزار نفری از آنان ترتیب داد و حقوق بالنسبه‌گزافی برای آنها مقرر داشت، چه که بعد از خلفای راشدین، شور جهاد و عقاید دینی، بتدریج، خاموش شده بود و بیشتر برای پول و غنیمت جنگ می‌کردند. معاویه که این را درک کرده بود بر میزان حقوق می‌افزود تا مردم به‌دور او جمع آیندند. معاویه سپاهیان را تنها با پول و مزایای مادی به‌خود جلب نمی‌کرد بلکه دشمنان و مخالفین خود را نیز بدین وسیله رام می‌ساخت؛ مخصوصاً دوستان علی را بیشتر با پول می‌فریفت. مثلاً معاویه به‌نعمان بن بشیر، والی کوفه، دستور داد که ده دینار بر حقوق مردم کوفه بیفزاید؛ چه، می‌دانست مردم کوفه از دوستان علی (ع) هستند اما نعمان منظور اصلی معاویه را درک کرده از اجرای دستور سر باز زد.

بنا بر آنچه گذشت، حقوق سپاهیان در زمان خلفای راشدین کمتر از زمان بنی‌امیه بود و در زمان عباسیان هم نسبت به‌زمان اسویان نقصان یافت. زیرا بنی‌امیه برای مبارزه با مخالفین خود، سپاهیان را بوسیله پول جلب می‌کردند ولی عباسیان چنان منظوری نداشتند. با این‌حال، به‌گفته این‌خردادبه، کمترین حقوقی که خلفای عباسی به سپاهیان می‌دادند از مقرری عادی سپاهیان رومی بیشتر می‌شد، چه سپاهی رومی بیش از ۱۲ تا ۱۸ دینار حقوق (سالانه) نداشت و برعکس سپاهیان اسلام که بطور سالانه یا ماهانه یا سالی دو بار و سه بار، بطور مرتب، حقوق می‌گرفتند، آنان سه یا چهار سال یک‌مرتبه به‌حقوق خود می‌رسیدند.

در اواخر دوره عباسیان، که دستگاه خلافت رو به انقراض و انحطاط می‌رفت، حقوق سپاهیان عقب می‌افتاد و هر خلیفه‌ای که می‌توانست حقوق آنان را پردازد بیشتر بر مسند خلافت

می نشست.

تا زمان سلجوقیان حقوق سپاهیان نقداً پرداخت می شد، ولی نظام الملک طوسی (متوفی به سال ۴۸۹ هجری) حقوق نقدی را به تیول تبدیل کرد و پاره ای اسلک را بجای حقوق برای سپاهیان معین نمود.^۱

بیت المال: عایدات و درآمدهای گوناگون دولت اسلامی را بیت المال می گفتند، که از طریق صدقه (ده یک)، خمس (پنج یک)، غنائم جنگی و خراج و جزیه و غیره بدست می آمد. صدقه یا زکوة را از مسلمانان متمول می گرفتند و به فقراى اسلام می دادند و برای انجام این منظور، دیوان و دفتر مخصوصی در دارالخلافه و شهرها و دهات ترتیب داده بودند. آنچه زکوة به آن تعلق می گرفت، عبارت بود از چارپایان، زر و سیم، سیوه و محصول کشت. زکوة چارپایان به شتر، گاو و گوسفند تعلق می گیرد؛ به این ترتیب که هر کس چهار شتر دارد زکوة نمی دهد، و همینکه ۵ شتر پیدا کرد باید یک گوسفند زکوة بدهد. از ۵ تا ۲۴ شتر، برای هر پنج شتر، یک گوسفند؛ از ۲۵ تا ۳۵ شتر، یک شتر ماده دوساله؛ از ۳۶ تا ۴۵ شتر، یک شتر سه ساله ساده. به این ترتیب، هرچه میزان شتر بیشتر باشد، زکوة آن اندکی بیشتر می شود.

در مورد گوسفند، اگر در صحرا می چرد و آب صحرا می خورد، از ۱ تا ۱۲۰ گوسفند، یک گوسفند، از ۱۲۰ تا ۲۰۰ گوسفند، دو گوسفند؛ از ۲۰۰ تا ۳۰۰، سه گوسفند. همینطور، بتدریج، زکوة افزوده می شود. از چهل گوسفند به پایین مالیات ندارد و اگر گوسفند آب دستی و علوفه می خورد، از هر دوست گوسفند، یک گوسفند زکوة می گرفتند؛ یعنی ۱۹۰ گوسفند زکوة ندارد. اسب و استر و الاغ زکوة ندارد. زکوة نقره از دوست درهم به پایین زکوة ندارد؛ و زکوة طلا در هر ۲۰ مثقال، نیم مثقال در سال؛ و از بیست مثقال به پایین، زکوة ندارد. زکوة سیوه، گندم، جو و برنج، نخود و لوبیا، برحسب طرز آبیاری فرق می کند، یعنی اگر بدون زحمت آبیاری شده باشد، زکوتش ده یک است؛ و در غیر اینصورت، ده نیم. و در هر حال، میزان محصول باید به وسق برسد تا زکوة واجب شود.

زکوة، پس از جمع آوری، بین فقیران، مسکینان و مأمورین جمع آوری و دل بدست آوردگان (والمؤلفة قلوبهم)، و بندگان و بدهکاران و آوارگان و در راه خدا، تقسیم می شد. مللور از فقیر کسی است که هیچ ندارد، و مسکین به کسانی اطلاق می شود که خرج آنها بر دخلشان می چرید، و سهم بندگان به مصرف آزاد کردن آنها میرسید.^۲

غنیمت: یکی از درآمدهای مهم مسلمانان، در دوران کشورگشایی، غنائم جنگی بود؛ و آن از چهار راه به دست می آمد:

- ۱) مردانی که در میدان جنگ اسیر می شدند با پرداخت فدیة آزاد می شدند.
- ۲) زنان و کودکان اسیر نیز، مانند مردان، ممکن بود با دادن فدیة آزاد شوند.
- ۳) زمینی که به دست مسلمانان می افتاد و آن سه نوع بود:
- الف) زمینی که با جنگ به تصرف مسلمانان درآمده و سردمانش اخراج شده بودند.

ب) زمینی که اهالی آن از ترس گریخته بودند.

ج) زمینی که، بموجب پیمان، در تصرف مسلمانان درآمده بود.

۴) اموال منقول و چهارپایان را تا قبل از نزول سوره «انفال»، پیغمبر بطور تساوی بین یاران تقسیم می کرد و خود مانند یک فرد عادی سهم می گرفت؛ ولی بعداً غنائم طبق سوره انفال تقسیم می شد.

چنانکه پیشتر گفتیم، در صدر اسلام، نظر فاتحین بر آن بود که اراضی متصرفی را نیز مانند سایر اسواال میان خودشان تقسیم کنند، ولی عمر با این فکر مخالفت نمود و پس از فتح عراق، به سعد و قاص دستور داد: «غنائم جنگی و اسواال منقول را میان مسلمانان تقسیم کن ولی زمین و رودخانه ها را به دست کشاورزان بپرداز؛ زیرا اگر آن را میان حاضران تقسیم کنی برای آیندگان چیزی باقی نمی ماند.» از آن موقع، مالیات سرشماری و خراج (مالیات زمین) مقرر گردید و مسلمانان مانند ایرانیان و رومیان دفاتر مخصوص جمع و خرج پیدا کردند.^۱

جزیه و خراج: جزیه را از مسلمانان می گرفتند، ولی همینکه اسلام می آوردند، از جزیه معاف می شدند. ولی خراج که عبارت از مالیات ارضی بود، با قبول اسلام، از بین نمی رفت.

مقدار جزیه، بر حسب شرایط زمان و مکان، فرق می کرد. حضرت رسول، پس از صلح با نصاری نجران، سالی سه هزار حله برای آنان جزیه معین کرد که دو هزار آن را در راه صفر و هزار آن را در ماه رجب بدهند. بهای هر حله چهل درهم بود. با گذشت زمان، در مقررات اخذ جزیه، تغییراتی پدید آمد، و از دوره عمر به بعد، پرداخت آن منظم گردید و مقرر شد «مردم ثروتمند، سالی ۴۸ درهم، مردم متوسط، سالی ۲۴ و مردم فقیر، سالی ۱۲ درهم جزیه بدهند.»^۲

خراج: مسلمانان پس از کشورگشایی، مانند دیگر دولت های جهان گشا در اخذ مالیات تردیدی به خود راه ندادند بلکه کلیه دخترها و دیوانها و سوابقی را که به دست مسیحیان و زرتشتیان، در روم و ایران، تنظیم شده بود، باقی گذاشتند و مورد استفاده قرار دادند. پس از آنکه عربها، اندک اندک، به تمدن مانوس شدند و در رشته نویسنده گی و حسابداری اطلاعاتی کسب کردند، زمام امور را به دست خود گرفتند و سرانجام در سال ۸۱ هجری به فرمان عبدالملک، دفاتر را بتدریج، به عربی برگردانیدند.

تا زمان بلی عباس، امور مالی تحت نظر مستقیم خلیفه بود ولی از دوره عباسیان، دیوان کل تحت نظر وزراء قرار گرفت و سفاح اداره این دیوان را به خالد بن برمک سپرد، و برمکیان مالیات استانها و ممالک تابع را بطور مقاطعه به اشخاص واگذار می کردند. بطوری که مقریزی (از علما و مورخان قرن نهم) می نویسد، میزان مالیات ارضی بستگی به خرابی و آبادی ده و مزرعه داشته و این قسم مالیات را مقاصم می گفتند. در بعضی نقاط، مالیات تابع محصول بود؛ مثلاً در زمان عمر، پس از سساحی زمینها، مقرر شد از هر جریب تا کستان و درختان میوه دار ده درهم، از هر جریب نخلستان هشت درهم، از هر جریب نیشکر شش درهم، از هر جریب یونجه پنج درهم، از هر جریب گندم چهار درهم، و از هر جریب جو دو درهم مالیات

۱. ر. ک. همان. ص ۲۵۸-۲۵۷.

۲. ر. ک. همان. ص ۲۱۲-۲۱۱.

بگیرند.

با آنکه، در اثر مظالم بنی امیه و بنی عباس، بسیاری از مزارع رو به ویرانی رفت، مالیات را بطور مقاسمه دریافت می کردند و حداکثر آن، نصف و حداقل آن، خمس محصول بود.

مقدار و مبلغ مالیات، بر حسب زمان و مکان و حسن نیت و سوء نیت زمامداران، کم و زیاد می شد - مثلاً: عراق در زمان عمر (۲۰ هجری) ۱۲۰ میلیون درهم مالیات می داد؛ در زمان عبیدالله بن زیاد (۶۲ هجری) ۱۳۵ میلیون درهم؛ در عصر حجاج، ستمگر معروف (۸۵ هجری)، ۱۸۸ میلیون درهم؛ در زمان خلیفه عادل، عمر بن عبدالعزیز (۱۰۰ هجری)، ۱۲ میلیون درهم؛ و بالاخره در زمان عمر بن یوسف سالی صد میلیون درهم از عراق مالیات می گرفتند.

از دوره بنی امیه به بعد، مقاطعه دادن مالیات مناطق مختلف معمول گردید؛ یعنی یک نفر استاندار مالیات قلمرو خود را به سرکمز خلافت می پرداخت و خود هر چه می خواست، بزور، از مردم می گرفت. گاه سازمانهای قضایی، حسبی و انتظامی را به اشخاص مقاطعه می دادند.^۱ مالیاتهای دیگر: غیر از جزیه و خراج و زکوة، دولت درآمدهای دیگری داشت؛ از آنجمله ده یک از کشتیها، پنج یک از معدنها و چراگاهها و ضرابخانهها و راهها و جز اینها - مثلاً هر کشتی که از سرحدات دریایی اسلام می گذشت بمقدار ده یک از کالای آن یا معادل پولی آن را، بعنوان عوارض می گرفتند.

مالیات املاک تیول و خالصه جزو درآمد دولتی بود. بطوری که ابویوسف در کتاب خراج می نویسد: «زمینهای بیصاحب (مانند اراضی مفتوحه یا اراضی متعلق به مخالفینی که در جنگ کشته شده اند و یا اراضی که از زیر آب بیرون آمده است) اختیارش با خلیفه بود و خلفای راشدین این زمینها را بطور خالصه، به اشخاص می دادند و از محصول آن، ده یک یا کمتر یا بیشتر برای بیت المال برداشت می کردند؛ چنانکه در زمان عمر هفت میلیون درهم از این بابت، از اراضی عراق، عاید بیت المال می شد.

در وضع اراضی و نحوه اخذ مالیات و درآمد حکومتها، در طول تاریخ، تحولات زیادی روی داده است. مقریزی، که در مصر می زیسته، اراضی آن کشور را به هفت نوع تقسیم می کند:

۱. تیول سپاهیان و اسیران
۲. وقف مساجد و مدارس و خانقاه به اولاد واقف
۳. حبس سؤید به تصدی خدام مساجد و غیره
۴. ملکی که از بیت المال خریده بودند و قابل هر نوع انتقال بود
۵. زمینهای بایر بعلت ناتوانی مالک در آباد ساختن آنها
۶. بایر بعلت سوار نشدن آب نیل بر آنها
۷. املاک اختصاصی سلطان^۲

۱. رک. همان. ص ۲۱۹-۲۱۵.

۲. رک. همان. ص ۲۲۵-۲۲۱.

وضع اقتصادی در عهد عباسیان

اولین خلیفه عباسی ابوالعباس سفاح (۱۳۶-۱۳۲) زندگی خود را در میدان جنگ سپری کرد، و ثروتی نیندوخت، ولی منصور مدت ۲۲ سال خلافت کرد و به گردآوری مالیات پرداخت، بطوریکه - پس از سرگ او، در خزانه ۶۰۰ میلیون درهم و چهارده میلیون دینار بدست آمد. منصور هنگام مردن، به فرزند خود، مهدی، گفت: بقدری برای تو مال ذخیره کرده‌ام که اگر ده سال تمام، مالیات وصول نشود، هزینه لشکری و کشوری و مقرری اولاد پیغمبر و مصارف سرزی از این اسوال پرداخت خواهد شد. این اسوال را بخوبی نگاه دار، چه تا خزانه معمور و پر پول باشد، تو محترم و گرامی خواهی بود.^۱

بطوری که می‌بینیم، با اینکه عباسیان به کمک ایرانیان بروی کار آمده و تعهد کرده و قول داده بودند که برخلاف بنی امیه با مردم برفق و مدارا رفتار کنند، به عهد خود وفا نکردند. و همینکه بنیان فرمانرواییشان استوار شد، اندک اندک، روش بنی امیه را پیش گرفتند. چنانکه قبلاً گفتیم، عمال بنی امیه برای وصول مالیات ارضی، ظلم و ستم بسیار نسبت به کشاورزان روا داشتند تا جایی که مردم دست از کار کشیدند و زمین و مزرعه‌ها را کرده به شهرها روی آوردند و در نتیجه، اسور کشاورزی مختل شد. منصور در دوره ۲۲ ساله خلافت خود تا حدی از ستمگری مأمورین جلوگیری می‌کرد و، چون عاقل بود، بزودی دریافت که برای ادامه بهره‌کشی از مردم، باید حداقل وسایل زندگی را به آنها داد و، چون می‌دانست حکومت عباسیان سولود مبارزات پیگیر ایرانیان است، به فرزند خود مهدی گفت: «با موالی خود، به نیکویی رفتار کن، سوانطب حال آنان باش، آنها را مقرب درگاه‌ها و اگر وضع دشواری روی نمود، از آنان یاری بخواه؛ مخصوصاً، به مردم خراسان توجه کن؛ چه آنان یاران و شیعیان تو هستند و در راه استقرار دولت تو، مال و جان فدا کرده‌اند.»^۲

در دوره مهدی نیز، کمابیش، به احوال کشاورزان و عامه مردم توجه می‌شد. ولی از دوره هارون، وضع دگرگون گردید و روز بروز، میزان مالیاتها و ولخرجی خلیفه و وزرای او افزوده گردید.

منصور، در دوران حکومت خود، مالیات بطریق مقاسمه را معمول داشت؛ یعنی میزان معینی را بعنوان مالیات می‌گرفتند و اگر زمین ذداعت نمی‌شد، از پرداخت مالیات معاف بود. فقط مالیات حبوبات، خرما، و میوه با سساحی زمین تعیین می‌شد. «مهدی، پسر منصور، برای دریافت مالیات مقاسمه، درجات زیر را تعیین کرد:

۱) زمینهای دیمی، نصف محصول (۲) زمینهای که بادلو آبیاری می‌شوند، یک سوم، و با چرخ یک چهارم محصول را مالیات می‌دادند. و اما مالیات خرما و انگور و سایر میوه‌ها از روی نزدیکی باغ به بازار، و بهای آن میوه، کم یا زیاد می‌شد، و این ترتیب به اشاره معاویه بن یسار، وزیر مهدی، انجام یافت و در نتیجه، نصف محصولات عراق بابت مالیات، عاید دولت شد، چه بیشتر محصول عراق جو و گندم بود و آن هم بطریق دیمی بدست می‌آمد. با اینکه چنین مالیاتی بسیار سنگین بنظر می‌رسید، اما در آن زمان، مردم عراق با شادی فراوان، آن را

۱. رکاب همان ج ۲، ص ۴۲-۴۳.

۲. همان، ج ۲، ص ۹۶-۹۵ (به اختصار).

استقبال کردند؛ زیرا از امویان جور زیاد تحمل کرده بودند.^۱

بطور کلی، خلفای عباسی، مخصوصاً از عهد هارون به بعد، به هیچ وجه، مراعات عدل و انصاف را نمی کردند؛ مثلاً در اواسط قرن چهارم، مالیات فارس چنین بود: «جو و گندم هر جریبی ۱۹۰ درهم؛ بوستان کاری ۲۳۷/۵ درهم؛ پنبه ۲۵۶ درهم و چهار دانگ؛ و تاک ۱۴۲ درهم.»^۲

بطور کلی، مالیات در زمان عباسیان بسیار سنگین بود. مالیات را بزور شمشیر، از ملل تابع می گرفتند و بدون داشتن نقشه صحیح اقتصادی و عمرانی، پولها را حیف و میل می کردند. غیر از مالیاتهایی که ذکر کردیم، خلفای عباسی مالیاتهای متنوعه دیگر نیز از طبقات مختلف می گرفتند:

۱. ده یک کشتی: میزان این مالیات مشخص نشده، ولی همینقدر معلوم است که بازرگانان آن دوره با کشتیهای بسیار و کالاهای گرانبها بین ممالک هندوچین و کشورهای اسلامی آمد و شد می کردند.

۲. پنج یک معدنها: در آن دوره معدنها را دو قسمت می کردند: روی زمینی و زیرزمینی. از معدنهای روی زمینی، مانند معدن نمک، سرمه، نفت و غیره، مالیاتی نمی گرفتند ولی از معدنهای زیرزمینی که بهره برداری مستلزم فعالیت بود، پنج یک محصول را می گرفتند.

۳. جزیه و زکوة: که مبلغ آن در صدر اسلام زیاد بود ولی بعداً کم شد.

۴. حقوق گمرکی داخلی و خارجی: که از محصولات و مصنوعات و حتی بردگان نیز دریافت می شد و عایدی آن زیاد بود.

۵. مستغلات و عایدات ضرابخانه: مقصود از مستغلات، کرایه اماکنی است که زمین آنها متعلق به دولت بود؛ مانند: خانه، بازار، آسیاب و غیره. این خرداد به می گوید: تنها درآمد شهر بغداد، از این بابت، سالی یک میلیون و نیم درهم می شد، و مستغلات و عایدی ضرابخانه ساسرا، به سالی ده میلیون درهم رسیده بود.^۳

به نظر جرجی زیدان، در دوره خلفای راشدین، هدف مسلمانان ترویج اسلام و بالا بردن مقام عرب بود، و چندان در فکر مال-اندوزی نبودند. «در اوایل هجرت، منابع درآمد منحصر به زکوة بود. سپس، در واقعه بدر کبری، موضوع غنائم نیز بر آن افزوده شد. پیغمبر اکرم، با عده ای از یهود و نصاری مقيم عربستان، صلح کرده از آنان جزیه می گرفت. از آنرو، هنگام وفات حضرت رسول، منابع درآمد مسلمانان زکوة و غنائم و جزیه بود.

بعد از فتح شام و مصر و عراق، خراج و ده یک زمین و گمرک تجارت نیز اضافه گشت و تا پایان دوره خلفای راشدین، به همین قرار رفتار می شد. در زمان بنی اسیه، علاوه بر درآمدهای قانونی فوق، پاره ای مالیاتهای غیر قانونی نیز از مردم می گرفتند؛ از جمله مالیات ماهی، ده یک کشتیرانی، پنج یک از معدنها. به این ترتیب، عایدات متنوع و متعدد گشت و تا زمان عباسیان

شکست اقتصادی بنی عباس

۱. همان، ص ۱۰۶-۱۰۵ (به اختصار).

۲. همان، ص ۱۰۹.

۳. همان، ص ۱۱۴-۱۱۵.

به یازده فقره رسید:

۱) صدقه و زکوه (۲) جزیه (۳) خراج (۴) گمرک داخلی (۵) باج ماهیگیری (۶) ده یک کشتیرانی (۷) پنج یک معدن (۸) گمرک خارجی (۹) عایدات ضرابخانه (۱۰) مستغلات (۱۱) مالیات صنعتگران و غیره.^۱

اما عباسیان، برخلاف بنی امیه که سایر ملل را تحقیر می کردند و به ترویج دین اهمیت نمی دادند، «از هواخواهی اعراب چشم پوشیده، ترویج اسلام را بطور مطلق هدف قرار دادند و در پیشرفت فرهنگ و بازرگانی و کشاورزی و غیره که از عوامل توسعه تمدن است کوشش بسیار کردند؛ و از ایرانیان برای اجرای این نقشه های سودمند، یاری جستند و آنان نیز بهترین کمک آنها بودند؛ چه ایرانیان پیش از اسلام دازای تمدن درخشان و طبعاً مستعد هرگونه تعلیم و تربیت می بودند. از آن گذشته، چون مرکز خلافت عباسی در ایران (عراق) بود، ایرانیان از خان و دل در تقویت دستگاه خلافت می کوشیدند؛ چه تقویت خلافت را موجب آبادی میهن خویش می دانستند و در اثر خدمتگزاری ایرانیان، شهرها آباد شد، ثروت فزونی یافت، خلیفه و اطرافیان به تجمل و خوشگذرانی پرداختند؛ و در زمان هارون و مأمون، دولت عباسی ظاهراً به منتها درجه عظمت رسید. اما همینکه معتصم ترکان را مقرب نمود، و کارها را به آنان واگذار کرد، کشور رو به خرابی نهاد. اسرای ترک جز گردآوردن مال برای خودشان، فکر دیگری نداشتند. رفته رفته، خلفا زبردست ترکان قرار گرفتند و از جلوگیری آنها عاجز شدند. در اثر ضعف دستگاه خلافت، عمال دولتی به غارت و یغما دست زده از توجه به مصالح عمومی چشم پوشیدند و در نتیجه، ثروت و بیت المال به خانه وزیران و امیران و سرداران و بزرگان دولتی منتقل شد.

خلفا، برای حفظ مقام خویش، به سپاهیان پناه بردند و سپاهیان از آنان پول می خواستند و آنان که پولی نداشتند، اموال بزرگان را مصادره می کردند و مصادره و ضبط اموال دیگران محتاج به نیرو بود و نیرو جز با پول فراهم نمی گشت و در اثر این وضع، محور نیرومندی خلفا، مال بود؛ تا حدی که خلفا تنها برای بیعت گرفتن از بزرگان و مبارزه با دشمنان، احتیاج به پول داشتند بلکه در داخل کاخهای سلطنتی، جان خود را با پول می خریدند و آن مردانگی و جوانمردی معروف قریش از خاندان خلفا رخت بر بست. از زمان معتصم به بعد، درآمد دولت بسرعت رو به کاهش نهاد. درآمد نقدی دولت بدون مالیاتهای جنسی، در آغاز قرن سوم هجری، قریب چهارصد میلیون بود و در ربع اول قرن مزبور، مالیات دولت منحصر به پول نقد شد و مالیات جنسی نداشت. معذک، مبلغ نقدی آن به ۳۸۸ میلیون کاهش یافت، و در اواسط آن قرن، از آن مبلغ هم کمتر شد و در حدود سیصد میلیون نقد، تنزل کرد و بهمین میزان، تا پایان دوره عباسیان، سال بسال، کسر شده.^۲ ... جرجی زیدان، پس از ذکر درآمدها و هزینه های دولت عباسی، در ادوار مختلف، می نویسد: «در دوران خلافت. المطیع لله (۳۶۱ هجری) کار بدبختی و بیبولی خلیفه به آنجا رسید که برای پرداخت چهار صد هزار درهم حقوق ارتش در موقع شورش بغداد، لباس خلیفه و درو پنجره خانه او را حراج کردند. رفته

۱. همان، ص ۹۳-۹۱ (به اختصار).

۲. همان، ص ۱۳۳-۱۳۱ (به اختصار).

رفته بقدری اوضاع خلفا بد شد که در زمان الراضی بالله جز خطبه و سکه اثری از نفوذ و قدرت خلفا باقی نماند (۳۲۲ هجری)»^۱

به نظر جرجی زیدان، عصر هارون و مأمون، یکی از درخشانترین ایام **هل شکست اقتصادی عباسیان** است. ولی اگر به دیدۀ تحقیق بنگریم، حرص و ولع هارون در غارت و چپاول ملل تابع و ولخرجیهای او و برمکیان، مقدمات افول قدرت عباسیان را فراهم کرده است. فرق هارون با برمکیان در این است که برامکه با آنکه در ولخرجی و حیف و میل بیت المال دست کمی از هارون نداشتند، به مسائل اقتصادی و راه و رسم مملکتداری بیش از خلیفۀ عباس، توجه می کردند و بخوبی می دانستند که استثمار و بهره کشی از کشاورزان و پیشه‌وران و دیگر طبقات، مشرومفید جامعه، باید تحت ضابطه و اصول صحیحی صورت بگیرد، و الا بنیان اقتصاد کشور درهم می ریزد، و در اثر طغیان و شورش مردم، کاخ قدرت ستمگران فرو خواهد ریخت.

پس از پایان حکومت فضل، در خراسان، هارون الرشید تصمیم گرفت علی بن عیسی بن - ماهان را به اسارت خراسان منصوب کند، و در این باب، با یحیی برمکی مشورت کرد. وی که پیر کار آزموده‌ای بود؛ به خلیفۀ گفت: «علی سردی جبار و ستمکار است و شایسته این مأموریت نیست. ولی هارون علی رغم اندرز یحیی، علی بن عیسی را به خراسان فرستاد، و او به غارت و ستمگری مشغول شد و هر چه جاسوسان خلیفۀ از بیدادگریهای او نوشتند، در سزاج وی مؤثر افتاد.» ابوالفضل بیهقی، در وصف مظالم او، می نویسد: «علی خراسان و ماوراءالنهر و ری و جبال و گرگان و طبرستان و کرمان و سپاهان و خوارزم و نیم روز و سیستان بکند و بسوخت و آن سغد از حد و شمار بگذشت. پس، از آن مال، هدیه‌ای ساخت رشید را که پیش از وی کس نساخته بود، و نه پس از وی بساختند؛ و آن هدیه نزدیک بغداد رسید و نسخت آن بر رشید عرضه کردند. سخت شاد شد و بتعجب بماند که فضل بن یحیی هدیه آن مقدار آورد، از خراسان که حاصلی از یک شهر بیش از آن آرد و علی چندین فرستد. دیگر روز بر خضراء میدان آمد و نشست و یحیی و دو پسرانش را بنشانند، و فضل و ربیع و قوم دیگر گروهی بایستادند و آن هدیه‌ها را به میدان آوردند: هزار غلام ترک بود به دست هر یکی دو جامه ملون از شستری و سپاهانی و سیلابون و سلیم دیباجی و دیبای ترکی و دیداری و دیگر اجناس. غلامان بایستادند با این جامه‌ها و برابری ایشان هزار کنیزک ترک آمدند به دست هر یکی جامی زرین یا سیمین پر از مشک و کافور و عنبر و اصناف عطر و طرایف شهرها؛ و صد غلام هندو و صد کنیزک هندو بغایت نیکو رو و شمارهای قیمتی پوشیده، و غلامان تیغهای هندوی داشتند. و با ایشان پنج پیل نر آوردند و دو ماده، و اسبان گیلی و دویست اسب خراسانی با جلهای دیبا و بیست عقاب و بیست شاهین؛ و هزارا شتر آوردند، دویست با پالان و افسارهای ابریشمین، دیباها در کشیده در پالان و جوال؛ و صد جفت گاو؛ و بیست عقد گوهر سخت قیمتی و سیصد هزار سروارید و دویست عدد چینی قفقوری. هیچ یک از آن در سر کار هیچ پادشاهی ندیده بودند و دو هزار چینی دیگر از لنگری و کاسه - های کلان و خمره‌های چینی کلان و خرد و انواع دیگر؛ و سیصد شادروان و دویست خانه

قالی و دوپست خانه محفوری. چون این اصناف نعمت به مجلس خلافت و میدان رسید، تکبیری از لشکر برآمد و دهل و بوق بزدند آنچنانکه کسی مانند آن یاد نداشت و نخوانده بود و نشنوده.

هارون الرشید روی سوی یحیی برسکی کرد و گفت: این چیزها کجا بود در روزگار پست، فضل؟ یحیی گفت: زندگی امیرالمؤمنین درازبادا این چیزها در روزگار اسارت پسرم در خانه‌های خداوندان این چیزها بود، به شهرهای عراق و خراسان. هارون الرشید از این جواب سخت طیره شد، چنانکه آن هدیه بروی منغص شد. چون بار بگسست، هارون الرشید با یحیی خالی (خلوت) کرد و گفت: ای پدر، چنان سخن درشت، دی، در روی من بگفتی؛ چه جای چنان حدیث بود؟ یحیی گفت: زندگی خداوند درازبادا! سخن دامت و حق ددشت باشد. تا در میان کادم، البته، نصیحت باز نگیرم و کفران نعمت نودم. و منهیان را زهره نیست که آنچه رود باز نمایند. رعایای خراسان را ناچیز کرد واقویا و محتشمان را برکنند و ضیاع داملاک بستد و لشکر خداوند را در پیش کرد. بدین همه که فرستاد، نباید نگریست که از ده درم که بسته است، دو یا سه فرستاده است و بدان باید نگریست که ساعت تا ساعت، خللی افتد که آن را در نتوان یافت؛ که مردم خراسان چون از خداوند نومید شوند از ترکان مددخواهند.»^۱

با این اندرزهای خیرخواهانه، نباید تصور کرد که برسکیان سردمی ستی و بشردوست و حافظ منافع اکثریت سردم بودند. معمولاً در تواریخ، از برسکیان به نیکویی یاد می کنند؛ در حالی که افراد این خانواده با تمام نفوذ و قدرتی که داشتند برای بهبود وضع اقتصادی اکثریت مردم ایران و دیگر ملل اسلامی قدم مؤثری برنداشتند. در دوره‌ای که یحیی بن خالد برسکی و برادرش موسی، در طبرستان، حکومت داشتند، از تجاوز به سال و جان و ناموس مردم خودداری نمی کردند و چنانکه در تادریخ طبرستان نوشته شده است: «از خوف فضل و جعفر، کسی را زهره آن نبود که ظلم ایشان بر هارون عرضه دارد.»^۲

با این حال، نباید فراموش کرد که در بین افراد این خاندان، کسانی بودند که کمابیش به علم و دانش و حفظ حقوق مردم توجه داشتند.

به این ترتیب، می بینیم در عصر حکومت هارون و مسون، با تمام شکوه ظاهری، مقدمات تجزیه و انحطاط خلافت عباسی فراهم می شود. «المرفقا در زمان هارون، خود مختارگشت. سپس در زمان مأمون، خراسان مستقل شد. آنگاه، در اواسط قرن سوم هجری، در زمان معتضد، مصر از دست رفت. سپس، فارس و ماوراءالنهر و سایر ممالک مجزی شدند، بقسمی که در ربع اول قرن چهارم هجری، ممالک وسیع عباسی به هفده، هجده تکه تقسیم شد و در هر یک از آن نواحی، یک دولت اسلامی پدید آمد. با این حال، غالب این حکومت‌های اسلامی، خلیفه را رئیس مذهبی خود می دانستند و به نام هدیه یا اجاره یا مصالحه یا اسثال آن چیزی به بغداد می فرستادند. ولی این اسوال، هر چند سال یکمرتبه، به بغداد می رسید. پرواضح است که با چنین جریاناتی، اوضاع مالی مملکت خراب می شود.»^۳ بطور کلی، خرابی وضع مالی حکومت

۱. تادریخ بیهقی. به تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، ص ۴۱۸ - ۴۱۶ (به اختصار).

۲. بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب، تادریخ طبرستان. به تصحیح عباس اقبال، ص ۱۹۰.

۳. تادریخ تمدن اسلام. پیشین، ج ۲، ص ۱۲۴ (با تصرف).

عباسی را باید معلول عوامل زیر شمرد:

۱) ستمگری فرمانروایان و نادرستی مأمورین در وصول و ایصال مالیات که غالباً خلفا بعلت بی‌اطلاعی و بی‌لیاقتی، مالیات منطقه‌ای را مثلاً به یک میلیون درهم مقاطعه می‌دادند؛ در حالی که استانداران ناحیه چند برابر این مبلغ را بزور از مردم می‌گرفت.

۲) در نتیجه مسلمان شدن مردم، روز بروز از میزان جزیه کاسته می‌شد و مردم، اغلب، حاضر به پرداخت زکوة نیز نبودند.

۳) در نتیجه رشد روز افزون جنبشهای ملی علیه عمال عرب، و وجود اختلاف بین سران سپاه و عمال خلیفه، غالباً در حوزه نفوذ خلفا جنگ و جدال بود؛ چنانکه می‌دانیم امنیت و آرامش، شرط اساسی پیشرفت زراعت و صنعت و تجارت است ولی از عصر هارون به بعد، فقدان امنیت، موجب آشفتگی اوضاع اقتصادی گردید. علاوه بر این، سدها و پلها و نهرها و ترعه‌هایی که در آغاز خلافت عباسیان، مخصوصاً در عصر منصور، ایجاد شده بود، در نتیجه عدم مراقبت و یا بعلم سوق العجشی، یکی بعد از دیگری، رو به خرابی می‌رفت و فعالیتهای کشاورزی را متوقف می‌ساخت.

۴) تعدی متنفذین و زورندان به کشاورزان کوچک و متوسط، یکی از عوامل انحطاط کشاورزی بود. در کتاب اغانی چنین می‌خوانیم: «.. وزیر معتمد، روزی، به مظالم نشسته بود. وقتی مجلس تمام شد، سردی را دید که همچنان نشسته است. پرسید که: آیا حاجتی داری؟ گفت: آری. وزیر پرسید: که بر تو ستم کرده است؟ گفت: تو تاکنون نتوانسته‌ام بر تو راه یابم. گفت: در چه باب بر تو ستم کرده‌ام؟ پاسخ داد: فلان ضیعه (یعنی ملک) سرا و کیل تو بغصب بستد و چون هنگام خراج فراز آمد، خراج آن را من خود پرداختم، تا آن ملک به نام تو در دیوان ثبت نشود و مالکیت من از میان نرود. و کیل تو هر سال غله آن می‌برد و من همه ساله خراج آن را می‌پردازم، و کس از اینگونه ستم به یاد ندارد.» پولهایی که از مالک اسلامی به بغداد می‌رسید، بدون توجه به مصالح مردم و منافع ملل اسلامی، حیف و میل می‌شد. و هیچ نقشه و برنامه‌ای برای سدبندی، راهسازی، مبارزه با آفات نباتی و کمک به کشاورزان زیان دیده و جز اینها وجود نداشت.

یک نمونه از ولخرجیها: موقعی که مأمون با دختر حسن بن سهل ازدواج کرد، پدر هروس بسیاری از اسلاک و مزارع خود را در تکه‌های کوچک کاغذ نوشت و آن کاغذها را میان بزرگان تثار کرد با هر یک از آن رقعها که بدست کسی می‌افتاد ملک یا سزرعه‌ای که در آن نوشته شده بود نصیبش می‌شد. البته اینهمه ملک و مزرعه که خاندان براسکه داشتند، از طریق حلال و بدون تعدی و تجاوز، نصیب ایشان نشده بود - و اساساً اگر حسن بن سهل و براسکه عناصر شریف و پاکدامنی بودند نمی‌توانستند مدت درازی با دستگاه فاسد خلافت همکاری و همقدمی نمایند.

غالباً اسلاک وسیع متجاوزین، از طرف خلفا، مصادره می‌شد. ولی اسلاک و اسوال مصادره شده به صاحبان اصلی آنها سسترد نمی‌گردید بلکه کلیه اسوال منقول و غیرمنقول به تصرف خلیفه درمی‌آمد. «پس از آنکه هارون دارایی محمد بن سلیمان، عامل بصره، را مصادره کرد، پنجاه میلیون درهم نقد و کلیه خانه‌ها، دکانها و اسلاک زیادی که اجاره آن، روزی صد هزار

درهم بود، به تصرف خلیفه درآمد.^۱ این املاک غالباً به دست اطرافیان خلیفه، که عناصری مهمل و مفتخور و بیهنر بودند، می افتاد و، چنانکه باید، از آنها استفاده اقتصادی نمی شد. ستمگری زورمندان به مالکین، بعدی بود که غالباً آنها برای نجات از تعدی مأمورین وصول خراج، املاک، باغها و مزارع خود را از روی ناچاری، به مردم قدرتمند واگذار می کردند و چیزی در عوض از آنها می گرفتند. پس از آنکه ملک در دفاتر رسمی به نام مالک جدید ثبت می شد، رفته رفته، مالک قدیم از حق خود بی نصیب می ماند. «مالکین زنجان، برای دفع شر راهزنان، املاک خود را به نام پسرهارون ثبت کردند و خود کشاورزی گشتند. پس از چندی آن املاک تیول سلطان شد.»^۲ عده زیادی از مالکان آذربایجان و فارس نیز برای نجات از مظالم زورمندان به این تدبیر متوسل می شدند.

پولهایی که خلفا از راههای ظالمانه و غیر مشروع گردآوری می کردند، در راه عیش و نوش و تجمل مصرف می شد. «کنیزان و غلامان ماهرو را به قیمتهای گزاف می خریدند. فرش و اثاث از خز و دیبا و حریر تهیه می کردند؛ حتی میخهای دیوارها را از نقره می ساختند. باغها، کاخها و گردشگاههای مخصوص به خود بنا می نمودند. بدتر از همه آنکه دست زنان و مادران و کنیزان و نزدیکان خود را در چپاول اسواول عمومی باز می گذاردند.» «ساختمان کاخ معز، در بغداد، سیزده میلیون درهم تمام شد؛ و اسین در خیزرانیه، عمارتی بنا کرد که بیست میلیون درهم خرج برداشت و پنج کرجی (زورق)، به شکل شیرویل و عقاب و مار و اسب، برای اسین ساختند که مبالغ هنگفتی مصرف آن شد و هینکه آن زورقها را در دجله به آب انداختند، ابولواس شاعر مشهور درباره آنها اشعاری سرود.»^۳

بیشتر و لخرجیها و بذل و بخششها از بیت المال مسلمین بود نه از خزینة شخصی خلیفه. چیزی که این حقیقت را تأیید می کند این که هارون نامه ای به سفیان ثوری (صوفی معروف مقیم کوفه) می نویسد، و به او خبر می دهد که به خاص و عام، از بیت المال، هدایا و عطایا می بخشد. سفیان، که سردی واقع بین و پاکدامن بود، زبان به ملامت خلیفه می گشاید و در پاسخ او می نویسد:

«این نامه را به تو می نویسم و یادآور می شوم که از این پس، رشته دوستی تو را بریدم. چه که خودت در نامه ای که به من نوشته ای، اقرار کرده ای که بر بیت المال مسلمانان هجوم آوردی و آنچه خواستی بدون رعایت حق و عدالت داده ای و بخشیده ای... ای هارون، چرا به خزانه مسلمانان حمله ور شدی، کی به تو این اجازه را داده است؟

آیا آوارگان اجازه داده اند؟ آیا مردانی که در راه خدا شمشیر می زنند، اجازه داده اند؟ آیا بیوه زنان و یتیمان اجازه داده اند؟ آیا کسانی که باید از این اسواول دلشان به دست آورده شود، به تو چنین اجازه داده اند؟ آیا مردمی که رعیت تو هستند اجازه داده اند؟»

گفته های سفیان ثوری به هارون مانند گفته های اباذر غفاری به عثمان است.^۴ جانشینان عثمان، چون در مقابل قدرت فردی خود، نیرو و قدرت متحد و متشکلی

۱. همان، ص ۱۵۰. ۲. همان، ص ۱۵۱.

۳. همان، ص ۱۵۸.

۴. همان، ص ۱۶۴.

لمی دیدند، به خود اجازه تعدی و تجاوز می دادند. چه، متعدی و متجاوز را فقط به نیروی جمعی می توان از تعدی و تجاوز بازداشت. در عهد عباسیان، هیچ حزب و جمعیتی که خلیفه و عامل او را مورد بازخواست قرار دهد وجود نداشت. مداخله خلفا در بیت المال تا اوایل قرن چهارم هجری، دوام یافت. در زمان ابن رائق، امیرالامرای بغداد، دست خلفا از بیت المال کوتاه شد و نخستین خلیفه ای که با چنین وضعی روبرو شد الراضی بالله بود که در سال ۳۲۹ درگذشت. از این دوره به بعد، سران سپاه و رجال کشوری، امور مالی را در دست گرفته حقوق چاپیری برای خلفا معین کردند، و خود به حیث و میل بیت المال پرداختند.

راجع به وضع اقتصادی و روش سیاسی اعراب، و احوال اجتماعی و اقتصادی مللی که طوفاً یا از طریق جنگ، به قبول حکومت خلفا تن داده اند، غیر از محققان و دانشمندان اسلامی نظیر طبری، ماوردی، مقریزی، بلاذری، ابویوسف (نویسنده کتاب الخراج)، حسن بن محمد بن حسن قمی (نویسنده تادیخ قم) و جز اینها، عده ای از محققان خارجی، ضمن مطالعه در حکومت اعراب، به اوضاع اقتصادی و اجتماعی آن دوران، توجه کرده، با استفاده از منابع موجود و آراء فقه های اسلامی، مطالب گرانقدری گردآوری کرده و در کتب و آثار خود به یادگار گذاشته اند؛ که با بررسی و مطالعه آنها می توان کمابیش به مختصات نهضت جهان اسلام پی برد. در میان محققان خارجی، ولهاوزن^۱، بکر^۲، گروهمان^۳، دنت^۴، بل^۵، تولدکه^۶، بار تولد، پطروشفسکی، گلدزبهر و عده ای دیگر، مطالعاتی، در زمینه عربشناسی و مختصات تمدن اسلامی کرده اند ولی هرگز مطالعات آنان، به پای تتبعات مردانی نظیر: طبری، ماوردی، مقریزی و دیگران نمی رسد.

وضع اقتصادی طبقات مختلف بعد از اسلام

چنانکه، در جلد سوم ضمن مطالعه در احوال طبقات مختلف، یاد آور شدیم، پس از حمله اعراب، وضع طبقات محروم و زحمتکش جامعه ایران، یعنی زندگی کشاورزان و پیشه وران، بهبود نیافت. سران عرب، با آنکه ندای انما المؤمنون اخوة سر داده بودند و از برابری و برادری مسلمانان دم می زدند، همینکه به قدرت رسیدند، سواعید سابق را از یاد بردند؛ یعنی نه تنها بر اهل ذمه و کفار ستمگری می کردند بلکه به ایرانیانی که اسلام آورده بودند نیز بیدادگری می کردند. زمامداران عرب، در دوره بنی امیه، بدون آنکه به عاقبت کار بیندیشند، منظمأ بر میزان خراج می افزودند؛ فی المثل در عهد انوشیروان، از هر جریب گندم زار یا جوزار، فقط یک درهم مالیات گرفته می شد؛ اعراب از هر جریب گندم زار ۴ درهم، و از هر جریب جوزار ۲ درهم مالیات می گرفتند.

چنانکه دیدیم، در عهد حجاج، بیش از پیش، به مردم ستم می کردند. به همین علت، مردم ناراضی دست به شورش و قیام مسلحانه زدند. در میان خلفای بنی امیه، تنها، عمر بن عبدالعزیز طرفدار حق و حقیقت بود و به روش ظالمانه مأسورین خود اعتراض می کرد. او

1. Wellhausen
2. Becker
3. Grohmem.
4. Dennette
5. Bell
6. Noeldeke

به‌عمل خود، دستور داد که از اخذ جزیه از تازه مسلمانان خودداری کنند و در گرفتن مالیات، از حدود عدل و انصاف قدم فراتر نگذارند. چون سیاست عادلانه این مرد سه راه تجاوز بود، و طبقه حاکمه که گرداننده واقعی حکومت بودند، او را مؤمن و مصمم دیدند، برای حفظ منافع طبقاتی خویش، وی را مسموم کردند. جانشینان او، بار دیگر، به‌ستمگری به‌سبب غیر عرب ادامه دادند. در نتیجه، ایرانیان و دیگر سبب‌مغلوب از تحمیلات آنان بیزار شدند و به قول نرشخی، عده‌ای کفر آوردند و بر سران عرب شوریدند، و مخصوصاً ایرانیان برای کسب استقلال سیاسی و اقتصادی، به مبارزه‌ای وسیع و دامنه‌دار دست زدند.

در همین ایام، داعیان و مبلغین محمد بن علی، رهبر عباسیان، به خراسان و دیگر نقاط روی آوردند و مردم را به قیام علیه بنی‌امیه تبلیغ کردند. مبلغین و داعیان وعده می‌دادند که اگر بر بنی‌امیه پیروز گردند، ایرانیان را در اداره کشور شریک خودخواهند کرد و از میزان خراج به نفع طبقات محروم، خواهند کاست. ولی چنانکه ضمن مطالعه در تاریخ این دوران دیدیم، عباسیان پس از آنکه به یاری ایرانیان و به رهبری ابومسلم بقدرت رسیدند؛ به‌مواعید خود، عمل نکردند و در راه تخفیف مالیاتها و تقلیل بیگاریها و تأمین آسایش خلق، قدمی برنداشتند. تنها در این جریان، اشراف و مالکین بزرگ ایرانی و کسانی که عملاً با سران عرب در راه سرنگون کردن خلافت بنی‌امیه همکاری و همقدمی کرده بودند، سود جستند و به حکومت و فرمانروایی رسیدند.

سفاح و منصور، نخستین خلفای عباسی، دریافتند که برای تثبیت موقعیت خود، بهتر است که اشراف ایرانی را در کار حکومت مداخله دهند و از تجارب مردانی چون خالد بن برمک، به نفع خود، استفاده کنند. به نظر محققان شوروی، یکی از موارد اختلاف بین ابومسلم و عباسیان این بود که «وی، علی‌رغم خلفا و اطرافیان نزدیک ایشان، معتقد بود به‌مواعیدی که مبلغین عباسی ضمن دعوت مردم به قیام علیه امویان داده بودند، باید وفا شود. بیشتر گفتگو بر سر تقلیل خراج و بیگاری بود.» ولی عباسیان که به قدرت رسیده بودند، چندان علاقه‌ای به انجام تعهدات خویش نشان نمی‌دادند. پس از قتل ابومسلم، توده مردم دریافتند که عباسیان، مانند بنی‌امیه، به نفع اکثریت قدمی بر نمی‌دارند.

از این دوره به بعد، چنانکه بتفصیل ضمن تاریخ سیاسی این دوران دیدیم، قیامهای متعددی از طرف مردم، علیه عباسیان صورت گرفت. غیر از متقن، سنباد، استاد سیس، و بابک خرم‌دین و چند تن دیگر، که افکار مزدکی داشتند، اکثر سردارانی که به‌زامداری رسیدند، به فکر آسایش خلق نبودند. چنانکه مازیار پس از آنکه به حکومت کوهستان مأمور شد، بر آن شد که از زیر یوغ خلیفه خود را خلاص کند. ولی بجای آنکه به مردم تکیه کند، برای ساختن استحكامات، مردم را از کشاورزی بازداشت. «تعدی و ظلم را به‌جائی رسانید که پیش از او و بعد از او مثل آن کس نکرد. (اولیاء الله آملی، ص ۵۰). همچنین گفته‌اند که یعقوب لیث هنگام لشکرکشی به رویان، درختان مردم را برید و خانه‌هایشان را سوخت (همان

کتاب، ص ۷۰).^۱ همو پس از حمله به طبرستان و جنگ با «داعی»، خراج دو ساله از مردم - رویان مطالبه کرد، بطوریکه مردم برای خوردن چیزی نداشتند (اولیاء الله آملی، ص ۷).^۲ به نظر دکتور لتون، خراج بیش از اندازه گرفتن و انخاذی کردن و ناامنی ده همه جا قاعده کلی بود ولی استثنائی هم داشته است و گروهی از حکام برای آباد کردن قلمرو خود کوششهایی می کرده‌اند. مثلاً گردیزی ادعا می‌کند که عبدالله بن طاهر در دوران حکومتش (۲۳۰-۲۱۳) به همه مأموران خود نوشت و به آنان سفارش کرد که با کشاورزان ولایت بخوبی رفتار کنند، و بزرگرانی را که ضعیف شده بودند تقویت کنند و در جای خود مستقر دارند «که خدای عزوجل ما را از دستهای ایشان طعام کرده است... و بیداد کردن برایشان حرام است». در نامه مشروعی که طاهر به پسرش نوشت، به او تأکید کرد که «... آزمندی را از خود دور کن، چه باید گنجینه‌ها و اندوخته‌های تونیکمی و پرهیزکاری و اصلاح حال و آبادان ساختن شهرها و رسیدگی به امور مردم و حفظ جان خلق و دادرسی ستمدیدگان باشد. و بدان که هرگاه ثروت را در گنجینه‌ها ببندوزند، بهره و سود نمی‌بخشد، ولی اگر آن را در راه اصلاح حال رعیت و اعطای حقوق آنان بکار برند و بوسیله آن، بار رنج را از دوش خلق بردارند، فزونی می‌یابد... باید خراج را از آن قسمت از ثروت ایشان بگیری که زائد بر مخارج آنان باشد... و باید آن خراج در راه بهبود زندگی و اصلاح نابسامانیهای امور مردم صرف کنی...»^۳ روش نخستین سلاطین سامانی، نسبت به کشاورزان، چندان ناساعد نبود ولی بطور کلی باید گفت، پس از تجزیه خلافت عباسی و استقرار حکومت‌های ایرانی، زمامداران وقت در فکر اصلاح امور اقتصادی و اجتماعی مردم نبودند. غالب حکومت‌هایی که از قرن سوم هجری به بعد در ایران روی کار آمدند، به سپاهیان متکی بودند نه به اکثریت مردم. و سلاطین برای جلب حمایت و راضی کردن آنها ناچار بودند، املاکی را به نام اقطاع در اختیار آنها بگذارند. گاه گردآوری مال الاجاره زمین، به سپاهیان واگذار می‌شد و از این راه، خللهایی در امر کشاورزی روی می‌داد.

«سزالدوله، در دوران سلطنتش (۳۵۶-۳۲) سپاهیان خود را در خانه‌های مردم مسکن داد و این رسمی بود که او آورد و حاصل این کار اختلالی عظیم بود که در کار کشاورزی پدید آمد. بنابه گفته مقدسی، آنان خانه و زمین مردم را، از چنگشان بدر آوردند و بسیاری از مردم برخلاف میل خود ناگزیر به مهاجرت شدند. در میان آل بویه، عضدالدوله (متوفی ۳۷۲) از این قاعده مستثنی بود. وی به ترویج کشاورزی و عمران و تنقیه قنوات و ساختن آسیابها و سدها کوشید و تازیان بادیه‌نشین را در زمینهای موات فارس و کرمان مستقر کرد.»^۴

۱. ا. س. ک. لتون، مالک و زارع در ایران. ص ۱۱۲ (حاشیه).

۲. رک: همان، ص ۱۱۲ (حاشیه).

۳. زمین‌الخیار گردیزی. چاپ محمد ناظم (برلین، ایرانشهر ۱۹۲۸)، ص ۱۸ به نقل از مالک و زارع در ایران، پیشین، ص ۱۱۴.

۴. عبدالرحمن خلدون، مقدمه ابن خلدون. ترجمه محمد پروین کتآبادی، ج ۱، ص ۵۹۷ و ۶۰۲.

۵. رک: مالک و زارع در ایران، پیشین، ص ۱۱۸-۱۱۷ (متن و حاشیه).

نرشخی می‌نویسد که در زمان ساسانیان قیمت «یک جفت» زمین در حوالی بخارا چهار هزار درهم بود در حالی که در قرن ششم، ارزش آن از میان رفته بود، و بعلت غلبهٔ هرج و مرج و یا به قول صاحب تاریخ بخارا، بسبب ظلم و بی‌شفقتی بر رعیت، کسی زمین را برایگان نمی‌خرید.^۱ به نظر لمتون، در قرن پنجم، اخذ مالیات به دست سپاهیان افتاده بود، و آنان به نام «مقطع» مالیاتی را که باید عاید خزانهٔ مملکت شود، می‌خوردند و علاقهٔ دائمی به زمین نداشتند. آنچه بیشتر مورد توجه آنان بود این بود که در کوتاهترین مدت، از زمینی که موقتاً در تصرف داشتند حداکثر فایدهٔ را بگیری، و این وضع سبب ایجاد مسائل بالنسبه مهم سیاسی و اقتصادی شده بود.^۲

ای برتلس، وضع عمومی کشاورزان را از قرن چهارم هجری به بعد، چنین تصویر می‌کند: «با وجود گروه انبوه بردگان کوچ‌نشین ترک، که از دشتهای آسیای میانه آمده بودند، و همچنین بردگانی که در نتیجهٔ لشکرکشیها به کشورهای همسایه (بویژه هندوستان) بر روی کار آمده بودند، در روزگاری که مورد بحث است، برده دارای نقش اساسی در رشته‌های تولید، یعنی در اقتصاد روستایی نداشت، و کشاورزان، طبقهٔ عمده‌ای بودند که از آنها بهره‌برداری می‌شد.

سیستم خراج، چون بار سنگینی بر دوش مردم افتاده بود. در طول قرن هشتم تا یازدهم [میلادی] روستاییان زمینهای خود را از دست داده و به اقسام مختلف بردگی، گردن نهاده بودند. تسلیم سند تعهد از طرف کشاورزان به مأمور جمع‌آوری خراج، سپردن زمین خود به حمایت اقویا (تلجیئات) و بالاخره از دست دادن حق مالکیت بر زمین و تبدیل شدن آنها به سهم‌دارانی که فقط صاحب بذر واحشام و ابزار کشاورزی و گاهی استثنائاً نیروی کارگری بودند، اینهمه سوجباتی بود که در عهدی که مورد مطالعه است، مالکیت اشراف را بر وسایل تولید و وابستگی کشاورزان به ارباب پدید آورد.»

آ. یو. یا کوبوفسکی، ضمن بحث از وضع اجتماعی خراسان و ماوراءالنهر در قرن یازدهم، اجارهٔ سهام کشاورزان و خراج را سهم‌ترین وسیلهٔ درآوردن محصول اضافی از دست روستاییان در اراضی سلطانی و زمینهای اشراف بزرگ می‌داند. کشاورزان علاوه بر پرداخت اقسام مالیات و عوارض طاقت‌فرسا، بایستی در احداث قنوات، ایجاد راهها و غیره نیز شرکت نمایند. این نوع کار یا بیگاری برای اشراف، در مآخذ قدیمه «حشر» نامیده می‌شود. اگر چه این قبیل کارها رواج داشت، با اینهمه در قرن یازدهم، بیگاری عمده در خراسان بوجود نیامده و مالکیت عمدهٔ اشرافی با برزگری و کشاورزی جزء روستایی، توأم بود.

قسمتی از روستاییان خراسان، در قرن یازدهم میلادی [پنجم هجری] بویژه در نواحی شرقی آن، هنوز رعیت بودند و اسیر صرف اشراف نشده بودند، و اگر چه بارگران مالیات و عوارض گوناگون بر دوش آنها افتاده بود، هنوز آزادی شخصی خود را حفظ کرده بودند. اشارات فراوان مآخذ قرن دهم و یازدهم [میلادی] بر اینکه روستاییان این نواحی

۱. رک: تاریخ بخارا، پیشون. ص ۲۲-۲۳.

۲. رک: مالک و ذراع در ایران، پیشون. ص ۱۲۵.